

هم‌نوایی با صلح به روایت اشغال‌گران

محمد غزنویان

عُمران، کودک دوازده ساله‌ی ساکن شرق بیت‌المقدس، وقتی از مدرسه بازمی‌گردد با ویرانه‌ای از خانه‌شان روبرو می‌شود. او از آن پس همواره کابوس می‌بیند و صبح با خستگی از خواب بیدار می‌شود. می‌گوید دیگر نه علاقه‌ای به درس و مدرسه دارد و نه از چیزی لذت می‌برد. عمران یکی از هزاران کودک فلسطینیست که نمی‌دانند فردا را در خانه‌شان سپری خواهند کرد یا بر ویرانه. آنها به سرنوشت سایر آوارگان و خانه‌خرابان خیره می‌شوند و هر شب را با اضطراب و ترس از بی‌خانمانی سپری می‌کنند.^۱

خانه و محله و باغی را تصور کنیم که برای چندین نسل محل بازی کودکان و امرار معاش والدین بوده است. تصور کنیم ظهري همانند همان ظهري که عمران به خانه بازمی‌گردد، بولدوزرها با حمایت نظامی تانک و سرباز تا دندان مسلح همه‌چیز را تسطیح و بستر را برای ساخت‌وسازهایی به نفع بیگانگان آماده می‌کنند. این روند در طول بیش از شش دهه و به‌طور بی‌وقفه استمرار یافته است. و هر روز زمین‌های بیش‌تری اشغال، خانه‌های بیش‌تری تخریب و فلسطینیان بیش‌تری آواره گشته‌اند. در تمام این سال‌ها کودکانی چون عمران کاشانه از دست داده‌اند و با خشم به مقاومت در برابر اشغال‌گران ایستاده‌اند. دولت اسرائیل به سمت فلسطینی‌هایی که خواهان بازپس‌گرفتن زمین، مزارع و باغات‌شان هستند آتش می‌گشاید، بر سر راه‌شان پست‌های بازرسی مستقر می‌کند، بر گردادگرد زمین‌های اشغال‌شده دیوار می‌کشد و نهایتاً آنان را تروریست می‌نامد!

میشل ورشائوسکی که خود روزنامه‌نگاری اسرائیلی است در این باره می‌نویسد:

”بیش‌تر کسانی که نتانیاهاو آنان را «تروریست» می‌نامد، پس از قراردادهای اسلو به دنیا آمده‌اند و در یأس و تحقیر و ترس دائمی و بدون چشم‌انداز آینده، با شکست قطعی «روند صلح» بزرگ شده‌اند. این جوانان که از ایدئولوژی، دیپلماسی و شعارهای بی‌عمل خسته شده‌اند، در جستجوی کرامتی پایمال‌شده به میدان آمده‌اند و از تاوان آن هراسی ندارند»^۲.

۱ رجوع کنید به متن <https://is.gd/gg5uA5> در این لینک: [Palestinian Children Traumatized After House Demolitions](https://is.gd/gg5uA5)

۲ جوانان فلسطینی و جنگ‌تن‌به‌تن با اسرائیل با سلاح سرد، از میشل ورشائوسکی، ترجمه‌ی بهروز عارفی. <https://is.gd/Mn54GR>

این جوانان فلسطینی به گفته‌ی سیلَوَن سیپل:

”با این احساس زندگی می‌کنند که افق کاملاً برای‌شان بسته است و امکان ندارد که از این محبس خارج شوند. امیره هس می‌گوید که انزوای آن‌ها به اندازه‌ی انزوای غزه نیست، اما «دیوار به آن‌ها می‌فهماند که آینده‌شان یکسان است». تحصیل دشوار شده است، کار عملاً غیرممکن، رفت‌وآمد گذشتن از هفت‌خوان رستم و سفر بسان یک رویاست“^۳.

پرسش اینجاست که در چنین شرایطی سخن‌گفتن از صلح به چه معناست؟ آیا سلب مالکیت‌شدگان، کسانی که برای دفاع از حق خود سال‌ها زندانی شده‌اند، خانواده‌هایی که اعضای خود را از دست داده‌اند یا کارگرانی که مجبورند روی زمین خود ولی در راستای منافع اقتصادی اشغال‌گران کار کنند، باید کل شرایط موجود را پذیرفته و به مقاومت پایان دهند؟ و اگر به چیزی کمتر از بازگرداندن اموال خود راضی نباشند، ضد-صلح و طالب خشونت خواهند بود؟

مضحک است که کسانی کاشانه‌ی فلسطینیان را اشغال کرده و برای حفاظت از املاک غارت‌شده برای دهه‌ها دست به کشتار و سرکوب آن‌ها می‌زنند، در عین حال خود را خواستار صلح و پایان «جنگ» بدانند. و مضحک‌تر ادعای آن به اصطلاح کنش‌گران سیاسی و اجتماعی‌ای است که بدون در نظر گرفتن تاریخ اشغال و تنها با اتکا به سخیف‌ترین تلقی‌های اومانستی و کم‌خطرترین فیگورهای برابری‌طلبانه، دو ملت اسرائیل و فلسطین را دوست برمی‌شمارند و حساب سیاست‌مداران را از آنان جدا می‌کنند.

کمتر از یک‌سال پیش سربازی اسرائیلی با نام الور عزاریا جوان زخمی فلسطینی را که خون‌آلود بر خیابان افتاده بود، هدف گلوله‌ی مستقیم قرار داد و کشت. فیلم‌های آماتوری که از این صحنه از طریق شبکه‌های اجتماعی پخش گردید حساسیت خاصی را نسبت به این پرونده ایجاد کرد. گمانه‌زنی‌های اولیه‌ی کارشناسان حقوق جزا محکومیتی بین پنج تا بیست سال را برای عزاریا تخمین می‌زد. اما در نهایت و ”با در نظر گرفتن این که این اولین محکومیت عزاریا است، و این که جرم حین یک مأموریت نظامی اتفاق افتاده و در نهایت این که دستور روشنی وجود نداشته که گروه‌بان عزاریا باید چطور رفتار کند“، در مجازات او تخفیف قایل شده و تنها هجده ماه حبس برای وی در نظر گرفتند. (حتی همین حکم نیز با درخواست وکیل به دادگاه تجدیدنظر منتقل شده و از همین رو عزاریا تا شش هفته مانده به رأی نهایی همچنان آزاد خواهد بود)^۴. تردیدی نیست که جرائم مشابه فراوانی از سوی سربازان ارتش اسرائیل و با نظارت و آگاهی مقامات دولتی صورت می‌گیرد، اگرچه همه‌ی آن سربازها به بدشانسی عزاریا نیستند که درگیر جنجال‌های رسانه‌ای شوند! اما آنچه اهمیت دارد، علاوه بر حکم دادگاه، نه حتی حمایت بی‌قید و شرط نتانیاهو از این سرباز، بلکه طبق یک نظرسنجی حمایت هفتاد درصدی مردم اسرائیل برای عفو و اعلام بی‌گناهی اوست.^۵

^۳ چرا «انتفاضه چاقو» ادامه دارد؟، از سیلَوَن سیپل. <http://www.peykarandeesh.org/felestin/993--l-r-.html>

^۴ سرباز اسرائیلی که یک مجروح فلسطینی را کشته بود، به هجده ماه حبس محکوم شد <https://is.gd/vCW2GG>

^۵ محکومیت یک سرباز اسرائیلی اختلافات اجتماعی را دامن زده است <https://is.gd/XaffHpe>

این تازه‌ترین نمونه‌ی خبرساز از بی‌عدالتی آشکار و نیز حمایت جمعیت قابل‌توجهی از اسرائیلی‌ها از عملکرد شنیع ارتش است. بی‌تردید هیچ نقطه‌ای از جهان را نمی‌توان سراغ گرفت که دست‌کم اقلیتی بسیار کوچک مخالف سیاست‌های رسمی دولت‌ها نباشند و اعتراضاتی را در اشکال گوناگون علیه آن سامان سیاسی ترتیب ندهند. اسرائیل نیز از این قاعده مستثنی نیست و به شهادت برخی گزارش‌ها، هستند کنش‌گرانی که درون مرزهای نامشروع این رژیم به مخالفت با تبعیض علیه فلسطینیان برخاسته و یا ضمن نزدیک شدن به سازمان‌های سیاسی رادیکال و ضد-صهیونیستی در اروپا و آمریکا، به فعالیت علیه این رژیم دست زده‌اند. با این وجود آنچه بدیهی است، حمایت اکثریت قاطع ساکنین اسرائیل از استمرار شرایط بازتولیدکننده‌ی تبعیض، جداسازی و سرکوب است. از این‌روست که باید عمیقاً به کاربرست گزاره‌هایی نظیر «دوستی میان دو ملت» بدبین بود و خام‌دستانه به تقویت موضع اشغال‌گران نپرداخت، در عوض به نقد همه‌جانبه‌ی آن دست زد.

دموکراسی بزرگ خاورمیانه

در سطح جنگ رسانه‌ای از اسرائیل به‌عنوان «بزرگ‌ترین دموکراسی خاورمیانه» نام برده می‌شود. این در حالیست که حتی با فرض تحقق شاخصه‌های عمده‌ی دموکراسی همچون آزادی بیان، مطبوعات و انتخابات در یک سامان سیاسی، استواری بنیادین آن سامان بر اشغال و تجاوزگری، کل مدعای دموکراتیک بودن را از حیز انتفاع ساقط می‌کند. این نا-استواری به‌طور مشخص در رابطه با رژیم اسرائیل که کل ساز و کار سیاسی و ایدئولوژیک خود را بر اشغال سرزمین‌های فلسطینی بنا کرده است، کاملاً صادق است.

با این وجود برای رژیم اشغال‌گر بی‌نهایت با-اهمیت است که با تمسک به گفتمان‌های ایضاح‌کننده‌ی دموکراسی، پایه‌ی مادی اشغال‌گری را به حاشیه رانده و اذهان عمومی را به همان شاخصه‌ها مشغول نگاه دارد.

نخستین گام برای تحقق چنین خواستی حذف فلسطینیان از دایره‌ی سهم‌بران این به‌اصطلاح دموکراسی است. در واقع، آنچه در این جا به‌مثابه‌ی پیش‌شرط عمل می‌کند، مذاقه بر فلسطین و فلسطینی به‌عنوان «خارجی» و «دیگری» و بیرونی‌دانستن آن‌ها نسبت به حقوق دموکراتیک اسرائیلی است. از همین‌روست که اسرائیل قادر می‌شود ضمن اجرای شدیدترین مقررات آمد و شد برای فلسطینیان، امنیتی‌کردن تردد از خانه به محل کار، کنترل اقتصادی سرزمین‌های فلسطینی و سرکوب روزانه‌ی مردم فلسطین، بر دموکراتیک بودن نظام سیاسی خود تأکید کند.

چنین است که اسرائیل علاوه بر دعوی میراث‌بری انحصاری ارزش‌های فرهنگی و تاریخی قوم یهود، خود را همچون پاسدار ارزش‌های دموکراتیک نیز بازنمایی می‌کند. در این وضعیت گویی بار اخلاقی مضاعفی بر دوش این رژیم قرار گرفته است؛ یعنی صیانت از خاستگاه تاریخی خود و حفاظت از ارزش‌های دموکراتیکی که با خود از غرب به خاورمیانه آورده است. در واقع، باید چنین به نظر رسد که اگر علاوه بر زبان، مذهب و تاریخ، دموکراسی نیز عامل تمایزگذار بنیادین میان اسرائیل و مجموعه دیکتاتوری‌های مذهبی و نظامی خاورمیانه است، و این چیزی است که من آن را تلاش اسرائیل برای بازنمایی غرب در شرق می‌دانم.

به اعتقاد من این تلاش اسرائیل را می‌توان ادامه‌ی منطقی تأملات شرق‌شناسانه‌ای دانست که ضمن بازتولید دوگانه‌ای از غرب متمدن/شرق متوحش، مجموعه تلاش‌های استعماری و نظامی خود را در این «سرزمین‌های ناشناخته» دارای توجیه اخلاقی و در راستای اعتلای بومیان به مردمانی با فرهنگ معرفی می‌کرد.

در تأملات شرق‌شناسانه، که عمدتاً زاده‌ی استعمار سیاسی و اقتصادی دولت‌های اروپایی بر شرق بوده‌اند، شرق همواره به‌عنوان سرزمین عجایب و سکونت‌گاه وحشیان لحاظ شده و شرق‌شناسی تلاشی معنادار برای تثبیت انسان شرقی به‌عنوان «دیگری» انجام داده است. تلاشی که حصول معرفت بر انسان شرقی را در گرو روش‌های دانایی دستگاه‌های تفکر در مغرب زمین دانسته است. ادوارد سعید در «فرهنگ و امپریالیسم» می‌نویسد:

«غربی‌ها به ظاهر مستعمرات آفریقا و آسیا را رها کردند، اما این مستعمرات را نه تنها به‌عنوان بازار در دست داشتند بلکه آنها را به‌عنوان طرح‌های ایدئولوژیکی گسترده‌ای که بر روی آن حکومت اندیشه و اخلاق خود را ادامه بدهند، در چنگ گرفتند».^۶

سخن سعید در ارتباط با تلاش‌های اسرائیل چنین قابل‌مداقه است که این رژیم ضمن اشغال یک سرزمین و استثمار نیروی کار فلسطین، خود را محق می‌داند تا از منظر قدرت فائقه تفسیر ایدئولوژیکی و اخلاقی خود را نیز به کرسی حقیقت بنشاند. در واقع تأکید اسرائیل بر «دموکراتیک» بودن خود، ضمن به‌حاشیه‌راندن جوهر اشغال‌گری، به بازتولید این گفتمان صهیونیستی یاری می‌رساند که گویا دولت اسرائیل نماینده‌ی معاصر قوم ستمدیده‌ی یهود است، و به این ترتیب خشونت ذاتی پروژه‌ی استعماری و اشغال‌گرانه‌ی اسرائیل از طریق مظلوم‌نمایی تاریخی پوشانده می‌شود.

چنین ساز و کاری در برساختن هویت فرهنگی برای رژیم اسرائیل حد اعلاء را پیموده است. بدون کمترین تردیدی باید اذعان کرد این تلاش گفتمانی، همان‌گونه که در رابطه با مصادیق کلاسیک استعمارگری و پیوند آن با شرق‌شناسی قابل‌رهگیری است، پیوندی تام و تمام با نظامی‌گری، کاربست بی‌امان خشونت سیاسی، لابی‌گری در مقیاس بین‌المللی و استثمار اقتصادی دارد. مجموعه‌ای که باعث می‌شود رژیمی ضمن اشغال سرزمینی با دستاویز قرار دادن احیای تاریخی و مذهبی، میان «خود» به‌مثابه‌ی کپی برابر اصل غرب در شرق با «دیگری» به‌عنوان مهاجم و تهدید ارزش‌های دموکراتیک، دیوار کشیده و طلب‌کارانه بودجه‌های هنگفتی را برای بازتولید ثبات خود از قدرت‌های غربی دریافت دارد.

در چنین شرایطی است که، به‌قول ادوارد سعید، مخاطب غربی فلسطین را ما به‌مثابه‌ی «جغرافیای تخیلی» و سرزمینی ناشناخته که بی‌واسطه قابل‌شناخت نیست درک خواهد کرد. لاجرم برای حصول معرفت بر آن باید از کانال معرفت‌شناسانه و شناخت‌شناسانه‌ی غربی آن‌هم به‌میانجی پروپاگاندا‌ی رسانه‌ای اسرائیل نظر کرد. در سطوح کلان می‌توان به سال‌ها پروپاگاندا درباره‌ی سرزمین‌های ناشناخته‌ی خاورمیانه به‌عنوان زیستگاه اهریمن و موطن زامبی‌های تروریست اشاره کرد که هر از چندی لشگرکشی‌ها، کشتار و تحریم‌های اقتصادی را در نگاه شهروندان غربی به امری لازم جهت حفاظت از ارزش‌های باختری تقلیل می‌دهد.

۶ فرهنگ و امپریالیسم، ترجمه‌ی اکبر افسری، انتشارات توس ۱۳۸۱، صفحه ۶۸.

اغراق نیست اگر ادعا کنیم که اسرائیل پایگاه ایدئولوژیکِ نمادین با-اهمیتی برای ابدی نشان دادن این خطر است و فلسطینیان به مدت چندین دهه مصادیقِ بالفعلی از کسانی بوده‌اند که مترصد نابودی ارزش‌های غربی هستند. اسرائیلی ضمن ادامه دادن به وحشی‌گری، اشغال، کشتار و ساختن دیوارهای بتونی خود را «بزرگترین دموکراسی خاورمیانه» یا نماینده‌ی راستین غرب در شرق معرفی می‌کند و چنان است که گویی «دیوار حائل» دیواری است نمادین میان غرب و شرق که وجود آن نه ناظر بر تداوم نظام آپارتاید، بلکه تأکید بر تلاشی برای اجتناب از روریاری با تروریست‌هاست. از همین روست که فلسطین و فلسطینی شایسته‌ی «قرنطینه» شدن است و این رژیم در ادامه‌ی همان تلاش ایدئولوژیک، تلقی قضایی خود را نیز بر فراز تمام رژیم‌های حقوقی بین‌المللی می‌نشانند. دلیل آن است که به‌جز راویان اسرائیلی هیچ‌کس قادر نباشد به ماهیت انسان‌های قرنطینه‌شده پی برده و عزم خود را برای شنیدن روایات آن از مقاومت جزم کند. در واقع، اسرائیل ضمن سرکوب و قرنطینه‌سازی، خود به تریبونی خودخوانده در انعکاس صدای فلسطین تبدیل شده تا مکاشفات دستگاه‌های نظامی و امنیتی خود را همچون اکتشافاتی که به گفته‌ی فوکو توسط پاسبانان زندان‌ها و دیوانه‌خانه‌ها به بیرون درز می‌کرد، یگانه سازد.

اما سفیران صلح!

در چنین فضایی است که دعوت از روشنفکران، اکتیویست‌ها و سلبریتی‌های ورزش و سیاست جز در راستای بازسازی مشروعیت‌بخشی به این رژیم و آن‌هم به‌میانجی درکی سخیف از صلح قابل‌درک نخواهد بود. خاصه آن که این سلبریتی‌ها با شناختی کژدیده از سرزمین‌های آن سوی دیوار پای به اسرائیل می‌گذارند و در بستر روایتِ بالادستیِ این رژیم از فلسطین به بازتولید گفتمان صلح منهای حقوق از دست رفته یاری می‌رسانند.

چنان که پیش‌تر گفته شد، این بستر در ادامه‌ی ارجاعات تاریخی اشغال‌گران مبنی بر تحت‌ستم بودن یهودیان در تمام تاریخ و جلوه‌دادن استمرار کنونی آن توسط «ستیزه‌جویان» و «خشونت‌گرایان» فلسطینی و حامیان آنان مهیا است. به این ترتیب جنبش صهیونیستی و دولت اشغال‌گر اسرائیل نمایندگان رهایی‌بخش آن قوم ستم‌دیده جا زده می‌شوند، چنان که تصویری وارونه از خشونت پروژه‌ی صهیونیستی و استعماری رژیم اسرائیل ارائه شوند، به‌نحوی که گویی قومی مظلوم و مداوماً در معرض تهدید و خشونت، نه‌تنها فقط به دفاع از خود مبادرت می‌کند، بلکه بی‌وقفه خواستار آن است که فلسطینیان به صلح و دوستی متمایل شده و دست از مانع‌تراشی بر سر راه دوستی دو ملت بردارند! به‌طور خلاصه، این تصویر ارائه شود که تمام پیش‌شرط‌های نظری، سیاسی و جغرافیایی صلح از سوی اسرائیل رعایت شده است، ولی این فلسطینیان هستند که در برابر آن «مقاومت» کرده و ساحت صلح را مخدوش نموده/می‌نمایند.

در این روایت بالادستی، تشکیل هسته‌های مقاومت، تلاش برای بازپس‌گیری زمین‌های اشغالی، پیکار روزانه با سربازان و شهرک‌سازان، درگیری و استفاده از سلاح سرد توسط نوجوان فلسطینی در برابر متجاوزین، تلاش برای رساندن صدای مقاومت به خارج از فلسطین و دعوت از انقلابیون جهان برای اتحاد در برابر نظام آپارتاید، ایجاد شبکه‌های مشارکتی برای تأمین آذوقه از طریق کانال‌های زیرزمینی، ایجاد شبکه‌هایی برای دور زدن ایست‌های بازرسی و معطلی‌های چندین ساعته در مرزهای

تحمیلی، از جان گذشتگی در برابر بازداشت کودکان و هر آنچه از این دست به‌عنوان ضدیت با صلح تعبیر است، که از قضا تعبیر درستی است!

تمام این تلاش‌ها از سوی فلسطینیان بوده و هست که مانع از بلعیده شدن کامل فرهنگ مبارزه در برابر اشغال و ستمگری در طی بیش از شش دهه گردد. کوتاه آمدن از هر یک از این تلاش‌ها و کنش‌ها، به معنای پذیرفتن حقانیت اشغال‌گران و تمایل بر صلح با وجود مرتفع‌نشدن هیچ‌یک از خواسته‌های مطلقاً مشروع مردم فلسطین به معنای شکست است.

سفر سلبریتی‌ها به اسرائیل، بدون لحاظ کردن دلایل تاریخی و استراتژیک هیچ‌یک از این کنش‌ها و بدون درکی از شش دهه از تجاوزگری اسرائیل، نه تنها کمترین نسبتی با صلح ندارد، بلکه خود تلاشی تمام و کمال در جهت توجیه سرکوب فلسطینیان و اخلاقی کردن ماشین کشتار است.

اگر با چند جمله‌ی ساده که درون آن‌ها از کلماتی نظیر «طبقه»، «انقلاب» و «جسارت خشونت‌ورزیدن در برابر ستمگر» استفاده شده باشد، نزد این سلبریتی‌های صلح‌دوست بروید، حتماً از مواجهه با افکار خطرناک مارکسیستی وحشت‌زده شده و هنر را در تقابل با «خشونت» تعریف خواهند کرد! اما اجازه بدهید آن‌ها را به جناب کانت اخلاق‌گرا ارجاع داده و بگوییم حتی او (کانت) نیز وقتی بر «صلح پایدار» تأمل می‌کرد، وجود برابری میان دو طرف تخاصم را پیش شرط گرفته و تأکید می‌کند وقتی کشوری هر چند ضعیف و کوچک از طریق قدرت قاهره‌ی دولتی دیگر فراچنگ آید، سخن گفتن از صلح ممکن نیست. کانت همچنین معتقد است در شرایط توقف نسبی جنگ نیز می‌بایست تلاش برای بازسازی جنگ در آینده صورت نگیرد که به اعتقاد او این مهم از رهگذر برانگیختن «اعتماد» قابل تحقق است.^۷

از سلبریتی‌هایی که از صلح ملت فلسطین و اسرائیل سخن می‌گویند، باید پرسید صلح بدون اعتماد چقدر امکان ظهور دارد؟ و اگر جواب‌شان منفی است، بپرسیم که آیا روند اشغال اراضی فلسطینیان، توسعه‌ی شهرک‌سازی و تحقیر جوانان آن‌ها متوقف شده است؟ آیا از تعداد کودکان زیر چهارده سال فلسطینی که در زندان‌های اسرائیل اسیر هستند مطلع هستید؟ آیا می‌دانند چه تعداد کودک فلسطینی به‌علت تخریب خانه‌ها و از دست دادن والدین دچار افسردگی و بیماری‌های روحی هستند و چه تعدادی از آن‌ها در حین بازی و تماشای تلوزیون کشته و مجروح شده‌اند؟ آن‌ها باید بدانند که وضعیت میان اسرائیل و فلسطین هرگز وضعیت صلح نبوده و مطلقاً در حالت جنگی قرار داشته است. جنگ در این خطه قابل‌تقلیل به لحظات رویارویی نظامی مستقیم و تمام‌قد نیست، بلکه در میان‌پرده‌های آن نیز رژیم اسرائیل بی‌وقفه به فرایند اشغال‌گری و پروژه‌های شهرک‌سازی خود ادامه داده و هرگز این فعالیت‌ها را بدون کشتن و مجروح ساختن و تحقیر صاحبان زمین‌ها به پایان نرسانده است.

در همین راستا بوده است که «در تاریخ نهم جولای ۲۰۰۵، یک سال پس از صدور تاریخی رای مشورتی دادگاه بین‌المللی عدالت مبنی بر غیرقانونی بودن دیوار حایل اسرائیل در قلمروهای فلسطین اشغالی، اکثریت آشکاری از نهادهای جامعه‌ی مدنی فلسطین به مردم آگاه و همتایان خود در سراسر جهان فراخوانی دادند برای شروع بایکوت گسترده، عدم همکاری و

۷ فلسفه سیاسی کانت اندیشه سیاسی در گستره فلسفه نظری و فلسفه اخلاق، سیدعلی محمودی، ناشر: نگاه معاصر.

سرمایه‌گذاری و درخواست تحریم علیه اسرائیل، تا زمانی که حقوق فلسطینیان در توافق کامل با مصوبات جهانی [از سوی اسرائیل] به رسمیت شناخته شود^۸.

در این شرایط است که از صلح خواندن در اسرائیل نه تنها عملی رادیکال نیست، بلکه مضحکه‌ای است که در نهایت باعث مشروعیت بخشی به رژیم اشغال‌گر می‌شود. باید دقت کرد که جنبش بایکوت اسرائیل نه صرفاً جنبشی است در راستای تحریم مادی این رژیم، بلکه تلاشی است نمادین در جهت محکوم کردن تمام اشکال آپارتاید و تمام تلاش‌های معطوف به احیا و بازتولید فاشیسم. از این منظر فلسطین نیز جغرافیای یگانه‌ای است که از فراز آن می‌توان به تمام اشکال تبعیض قومیتی و جداسازی فرهنگی در هر گوشه‌ای از جهان نگریست و بدان نه گفت.

۲۴ اسفند ۱۳۹۵

پراکسیس

www.praxies.org

^۸ معرفی جنبش «بایکوت، عدم سرمایه‌گذاری و تحریم» (BDS) <http://praxies.org/?p=2451>